

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

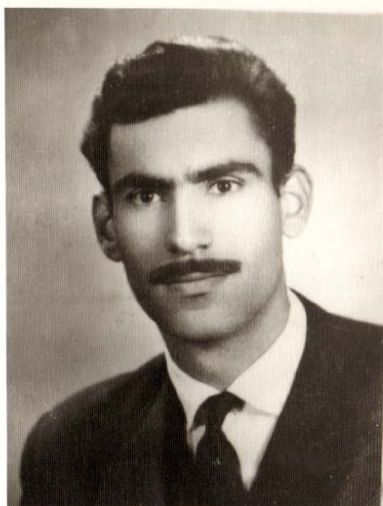
Martyrs

جانبازان

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۹ می ۲۰۲۲

به یاد گرامی چریک فدائی خلق، رفیق کاظم سعادت



رفیق کاظم سعادت یکی از صمیمی‌ترین، شجاع‌ترین و صدیق‌ترین چریک‌های فدائی خلق در سال ۵۰ بود. او از همان آغاز یعنی از همان زمان که با کوشش رفیق بهروز دهقانی تشکل چریک‌های فدائی خلق در تبریز و آذربایجان شکل گرفت، یار و یاور بهروز و همراه و همگام وی بود.

در دههٔ چهل دستیابی به مؤثرترین و درست‌ترین راه مبارزه با رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم شاه، اصلی‌ترین مسألهٔ مبارزاتی در جامعهٔ ایران را تشکیل می‌داد. به همین خاطر تشکلی که رفیق کاظم سعادت یکی از آنها بود به هر تلاشی، از کوشش در ارتقاء سطح دانش و آگاهی انقلابی خود گرفته تا گام برداشتن در جهت کسب شناخت

عینی از شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه، تا کوشش جهت در آمیختن هر چه بیشتر با توده‌های مردم و شناخت وضعیت و روحیات آنان و غیره دست می‌زد. رفیق کاظم سعادت چه با توجه به تجربه‌های محیط کار و زندگی خود و چه به دلیل برخورد جدی‌اش با مسایل مبارزاتی و چه به دلیل برخورداریش از خصوصیات مردمی که به وی امکان درآمیختن با توده‌های کارگر و زحمتکش به صورت کاملاً صمیمانه و خودمانی را می‌داد، توانست در همهٔ این زمینه‌ها فعال بوده و به خصوص در زمینهٔ ارائهٔ شناخت عینی از جامعه و از توده‌های زحمتکش به دیگر رفقاء نقش سازنده‌ای ایفا نماید.

بالاخره تلاش او به مثابهٔ یکی از جوانان آگاه و صمیمی با توده‌های ستمدیده در آذربایجان همراه با دیگر انقلابیون در کل جامعه ایران به ثمره نشست و "چریک‌های فدائی خلق" به مثابهٔ سازمان متعلق به کارگران و زحمتکشان، تولد خود را در فروردین-حمل- سال ۱۳۵۰ به توده‌های در بند و تحت ستم ایران اعلام نمود. جای تعجب نبود که این اعلام موجودیت با عکس‌العمل شدید ساواک مواجه شد و در نتیجه در اثر یورش مأموران امنیتی رژیم شاه به انقلابیون، بسیاری از رفقای اولیهٔ بر پا کنندگان "چریک‌های فدائی خلق" و از جمله چریک فدائی خلق، رفیق کاظم سعادت در

همان آغاز به شهادت رسیدند. اما چه باک که با اعلام موجودیت این تشکل کمونیستی و آغاز مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، فضای سکوت قبرستانی که بر جامعه حاکم بود ترک برداشت و بر همگان آشکار شد که چه جوانانی از نیمه دوم دهه چهل در جهت برچیدن بساط ظلم و ستم بی‌حد حاکم بر جامعه در تدارک پی‌ریزی یک مبارزه ثمربخش همه جانبه بوده‌اند؛ و دیدند که چریک‌های فدائی خلق به عنوان یک سازمان کمونیستی سیاسی- نظامی چه روند مبارزاتی مؤثری را در جامعه ایران پی افکند.



نام گرامی کاظم سعادت از طرف دیگر به عنوان یکی از سه فرزند دل‌آور و فراموش نشدنی شهر سرخ تبریز مطرح است: کاظم سعادت، بهروز دهقانی و صمد بهرنگی. آنها یارانی بودند که از نوجوانی در کنار هم زیسته، از همدیگر آموخته و روی هم تأثیر گذاشته و در کوران مبارزه طبقاتی به یاران صمیمی و یکدل و هم راز و هم پیمان با یکدیگر تبدیل شدند. او از دوره نوجوانی در دانش‌سرای تربیت معلم تبریز با صمد بهرنگی و بهروز دهقانی آشنا شد. با این که کاظم یک سال از صمد و بهروز جوان‌تر بود (او متولد ۱۳۱۹ بود) و با آن دو هم‌کلاس نبود ولی روحیات مبارزه جویانه و صداقت و پاکی در وجود هر سه، خیلی زود آنها را در پیوند با یکدیگر قرار داد. به همین خاطر بود که کاظم پس از اتمام دوره دانش‌سرا به عنوان معلم عازم همان منطقه‌ای شد که بهروز و صمد به آنجا رفته بودند. مقان، دهی در منطقه آذر شهر از توابع تبریز اولین پایگاه آنها شد، دهی که صمد و بهروز در سن ۱۸ سالگی کار معلمی خود را در آنجا آغاز کردند و کاظم نیز در همین سن به آنها پیوست...

۲۲ اردیبهشت - ثور - ۱۳۵۰ تاریخ شهادت بسیار دل‌خراش کاظم سعادت است. به دنبال اطلاعاتی که ساواک با شکنجه مبارزان به دست آورده بود به هویت بعضی از انقلابیون از جمله کاظم سعادت پی برد. با یورش به خانه دهقانی‌ها در تبریز، ساواک محمد دهقانی را دستگیر نمود و هم‌زمان ماموران جنایت‌پیشه، کاظم را از کلاس درسش ربوده و با خود بردند. مأموران ساواک برای این که بتوانند بهروز و رفقای مرتبط دیگر با چریک‌های فدائی خلق را از طریق کنترل کاظم دستگیر کنند او را موقتاً آزاد کردند (آن طور که بعدها معلوم شد این روش را ساواک در مورد خیلی از مبارزان آن دوره که از حد فعالیت انقلابی آنان غیر مطلع بود انجام می‌داد تا پس از دستیابی به مبارزان دیگر از طریق کنترل، خود آن فرد را نیز دوباره دستگیر سازد). اما برای کاظم حتی تصور این که یک رفیق مبارز از طریق او گرفتار دستگاه مخوف و آدمکش ساواک گردد، چنان زجر آور و غیر قابل تحمل بود که او حاضر بود هزار بار بمیرد تا این که اجازه دهد که چنین امری به وقوع بپیوندد. بنابراین پس از رها شدن از دست آدمکشان دستگاه امنیتی شاه با

شجاعت تصمیم خود را گرفت. او در شرایطی که می‌دانست خانه و تلفنش تحت کنترل دشمن قرار دارد، برای جلوگیری از هر گونه گیر افتادن رفیقی در این رابطه و برای حفظ اسراری که نمی‌بایست در اختیار ساواک قرار گیرد، در حالی که کاملاً خونسرد به نظر می‌آمد و حتی طالبی نوبرانه هم خریده و به خانه آورده بود و طبق معمول با فرزندش یاشار توپ‌بازی معمول را هم کرده بود، شبانه با بریدن رگ‌های دستش در خانه خود به زندگی خویش پایان داد، به زندگی مردی که به خاطر صفا و پاکی و برخوردهای بسیار صمیمانه و عمیقاً دلسوزانه‌اش با کارگران و زحمت‌کشان در دل آنها جای داشت.